

عرفان و انقلاب اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۰۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۰/۰۹

بهرام دلیر*

چکیده

عرفان، دانش دیرینی است که در تاریخ، اندیشمندان بزرگی بدان پرداخته‌اند. مهم‌ترین مسائل عرفان، عبارت است از توحید، اسماء‌الله و انسان کامل. عارفان و عرفان‌پژوهان، همیشه از سوی صاحبان قدرت سیاسی مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند. حاکمان در امور سیاسی و اجتماعی به آنان مشارکت نداده‌اند. حتی عارفان را به عزلت‌گزینی و انزوا متهم کردند. به نظر می‌آید که دوری عرفان و عارفان از فعالیت سیاسی و اجتماعی، از ناحیه آنان نبوده، بلکه عوامل بیرونی علت این فاصله و جدایی بوده است؛ چرا که عرفان و عارفان، تقابل و مخالفتی با مشارکت سیاسی و فعالیت اجتماعی نداشته و ندارند. برخی بر این باورند که بین عرفان و سیاست، ناسازگاری است. دوران مبارزه با حکومت ستمشاهی و تحقق انقلاب اسلامی به رهبری شخصیت عرفانی امام خمینی * تمام آن باورها را با تردید جدی مواجه کرده است. انقلاب اسلامی را می‌توان نقض عملی آن

* استادیار گروه عرفان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. br.dalir@gmail.com

باورها به شمار آورد. انقلاب، نه عرفان بلکه اکثر علوم حوزوی را از حاشیه به متن آورد. علوم حوزوی به طور عام و عرفان به طور خاص در انزوا بود و با انقلاب اسلامی، عرفان از حاشیه به متن تحولات سیاسی و اجتماعی کشیده شد. این تحول در دوره‌های پیشین نیز تجربه شده بود. مهم‌ترین مصداق این سابقه، دوره صفویه است که عرفان، مورد توجه حاکمان صفوی بود؛ اما انقلاب اسلامی، ویژگی‌هایی دارد. در این دوره، مبارزه و استقرار قدرت سیاسی به دست عارف بزرگی مانند امام خمینی علیه السلام به انجام رسید. او عملاً، ادبیات فقه اکبر (عرفان) را به حکومت و جامعه کشاند. در دوران دفاع مقدس، امام راحل ادبیات عرفان را بیش از گذشته به کار گرفت. با این تاریخچه، اهمیت پرداختن به موضوع روشن می‌شود. حضور عرفان را در انقلاب اسلامی و بعد از آن در دفاع مقدس، پررنگ است. در وصیت‌نامه الهی و سیاسی امام خمینی علیه السلام نیز فرهنگ و بینش عرفانی کاملاً مشهود است.

واژگان کلیدی: عرفان، توحید، اسماء الله، انسان کامل، عرفان نظری، عرفان عملی، سیاست، انقلاب اسلامی.

مقدمه

آیا عرفان و سیاست سازگارند یا ناسازگار؟ انقلاب اسلامی چه نقشی در توسعه عرفان داشته است؟ فرضیه این است که عرفان با سیاست سازگار است و انقلاب اسلامی در جاری ساختن عرفان در متن جامعه و تحولات سیاسی و اجتماعی، نقش‌آفرین بوده است. روش تحقیق در این نوشتار،

توصیفی و تحلیلی خواهد بود. ما بر این باوریم که هم عرفان با انقلاب اسلامی سازگار است و هم ماهیت انقلاب و اهدافی که داشت، با عرفان همسو است؛ به خصوص مؤسس و رهبرش کسی بود که دانش آموخته عرفان بودند و سال‌ها کرسی تدریس عرفان را در حوزه علمیه به عهده داشته و در عرفان عملی به تمام معنا اهل سلوک بودند. هر چند انقلاب اسلامی برای تحقق شریعت بود؛ در عین حال حقیقت را دنبال می‌کرد و هدف رهایی از طاغوت بود.... قبل از ورود به متن اصلی مقاله، مفاهیم بکار رفته را معنا می‌کنیم.

عرفان در لغت و در اصطلاح

عرفان در لغت به معنی شناخت و دانستن بعد از نادانی و معرفت حق تعالی است و به مفهوم خاص، یافتن حقایق اشیا از طریق کشف و شهود است. عرفان، مفهوم عامی است که شامل تصوف و سایر نحل‌ها نیز می‌شود. به عبارت دیگر نسبت تصوف و عرفان -به زبان منطقیان- عموم و خصوص من وجه است. گاهی کلمه عارف را در معنایی فاضل‌تر و عالی‌تر از لفظ درویش و صوفی استعمال کرده‌اند. در کتاب **اسرار التوحید** آمده: «خواجه امام مظفر قزوینی به شیخ ابوسعید ابوالخیر گفت که صوفیات نگویم، درویشت هم نگویم بلکه عارفت گویم به کمال، شیخ ابوسعید گفت: آن بود که او گوید» (گوهرین، ۱۳۸۲، ج ۸، ص ۹۵). بعضی عرفان را جنبه علمی و ذهنی تصوف دانند و تصوف را جنبه عملی عرفان (همان، ص ۹۵/محمد

معین، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۲۲۹۲).

قیصری در معنای اصطلاحی عرفان می‌نویسد: تعریف عرفان، علم به خداوند سبحان از حیث اسماء، صفات، مظاهر او، احوال و احکام مبدأ و معاد است و نیز علم به حقایق عالم و نحوه رجوع آن به حقیقت واحدی که ذات احدی است و شناخت راه سلوک و تلاش برای رهایی نفس از تنگناهای قیود جزئی و در نهایت وصول به مبدأ نفس و پیدایش وصف اطلاق و کلیت برای آن (قیصری، ۱۳۸۱، ص ۷). بر اساس تعریف قیصری، مسائل عرفان از این قرار است: ۱. چگونگی پیدایش کثرت (ربط عالم به حق و سیر نزولی آن) ۲. بیان ظاهر اسما و صفات ۳. بیان نحوه بازگشت کثرت به وحدت (سیر صعودی عالم) ۴. چگونگی بازگشت (سلوک) که به عرفان عملی مربوط است. در عرفان در باره دو پرسش بنیادین، بحث می‌شود: توحید چیست؟ موحد کیست؟

حوزه عرفان نظری، ابعاد معرفتی و شناختی است؛ اما عرفان عملی ناظر به سیر و سلوک است. عرفان نظری شامل مباحثی است که مربوط به دانستن و تحصیل معرفت است و عرفان عملی مباحثی را دنبال می‌کند که موضوعش عمل کردن است. عرفان عارف و سالک، محصول معرفتی است که تحصیل نموده و آن را مبنای عمل خویش قرار داده است.

پیشینه عرفان

عرفان با آفرینش انسان در پیوند است و با معنویت‌خواهی بشر آغاز

می‌شود. سپس در فرآیندی به‌سوی دانش‌شدن حرکت می‌کند. ریشه‌های تفکر عرفانی را می‌توان در تاریخ یونان باستان و قبل از اسلام یافت. مراد ما از عرفان، عرفان اسلامی است؛ پس شایسته و بایسته است که پیشینه عرفان اسلامی را پی بگیریم که آن را می‌توان از صدر اسلام جستجو نمود. بعضی نویسندگان، تاریخ عرفان اسلامی را به پنج دوره تقسیم کرده‌اند:

۱. دوره آغازین: از قرن اول تا پایان قرن دوم. گام‌های نخستین عرفان در این دوره بوده که ارتباطی با قدرت سیاسی نداشته است/
 ۲. دوره بالندگی و تکامل: از قرن سوم تا اوایل قرن هفتم. در این دوره می‌توان سازگاری تدریجی عرفان و سیاست را مشاهده کرد، ولی عملاً عرفان، ورودی به سیاست نداشته است.

۳. دوره اوج و شکوفایی: از قرن هفتم تا پایان قرن نهم. در قرن هفتم *محمی‌الدین ابن عربی* به پیروی از *معلم اول* - *ارسطو* - نیز کتابی در سیاست می‌نویسد؛ با این فرق که موضوع کتاب *ارسطو*، سیاست دنیایی است ولی *ابن عربی* در *التدبیرات الالهیه فی إصلاح المملكة الانسانیة* به سیاست دنیایی و عقبایی با رویکرد عرفانی می‌پردازد^۱.

۴. دوره افول: از اواخر قرن نهم تا قرن یازدهم. این افول هم در حوزه نظری و هم در عرصه عملی و ورود به مباحث سیاسی بوده است.

۱. بعدها برای این کتاب شرح‌هایی می‌نویسند که بهترین آنها *فتوحات الربانیة فی شرح التدبیرات الالهیه* تألیف *حسین بن طعمه البیتمانی* است. *جهان انسان شد و انسان جهانی* ترجمه فارسی *فتوحات ابن عربی* به قلم *قاسم انصاری* است.

۵. دوره احیا و بازیابی: از قرن یازدهم تاکنون (امینی نژاد، ۱۳۷۸، ص ۲۳۱).

هر کدام از دوره‌های یادشده مباحث و موضوعات خاص خود را دارند که در منابع تاریخ عرفان و تصوف بدان پرداخته شده است.

عرفان و انقلاب اسلامی

در پیشینه بحث، موضوعی که بیشتر با مقاله ارتباط دارد، عبارت است از تعامل عارفان با صاحبان قدرت سیاسی. رونق دانش عرفان و تربیت عارفانی بنام در تاریخ، مشهود هر پژوهشگر عرصه عرفان و غیر قابل انکار است؛ اما تعامل بین عارفان و حاکمان از فراز و فرودهای فراوانی برخوردار است. پیش از انقلاب اسلامی؛ عارفان به حوزه خود اشتغال داشتند و صاحبان قدرت هم در قلمرو حکومتی، حاکمیت خود را اعمال می‌کردند و کاری به هم نداشتند. البته در بعضی از دوره‌ها مانند دوره صفویه، تعاملات اندکی دیده می‌شود. ولی در انقلاب اسلامی صاحب کرسی تدریس عرفان، خود رهبر دوران مبارزه بود و بعد از پیروزی و در ایام دفاع مقدس، پرچم رهبری جامعه را به دوش داشت. او ادبیات عرفانی را در تمام عرصه‌های مدیریتی حتی در جنگ به کار بست. گواه این ادعا در بیانات و سخنرانی‌های آن سفرکرده، فراوان است. گفتیم که مهم‌ترین بحث عرفان نظری، خدا و توحید است. خدا، بیشترین واژگان به کار رفته در سخنرانی‌های امام راحل علیه السلام بوده است. البته باید توجه داشت که مهم‌ترین

بحث عرفانی، توحید است و از نظر معرفتی، توحید عرفانی با توحید کلامی تفاوت دارد و توحیدی که امام راحل در سخنرانی‌هایش به آن تأکید داشت در قلمرو بینش عرفانی است. روشن است که متکلم و فقیه هم از خدا حرف می‌زنند؛ اما ادبیات عرفانی متفاوت از آن ادبیات است. عرفان سیاسی در واقع با اندیشه و عمل سیاسی امام راحل «ره» پیوند دارد.

منابع عرفان نظری و عملی

در این مقاله در منابع به تفصیل به منابع نمی‌پردازیم اما خیلی خلاصه باید بدانیم که در عرفان نظری به صورت کلاسیک در حوزه‌های علمیه به ترتیب سه کتاب از قدیم تا زمانه ما تدریس می‌شد و امروزه نیز تدریس می‌شود که عبارت‌اند از:

۱. تمهید القواعد ابن ترکه اصفهانی؛
۲. فصوص الحکم محی‌الدین عربی با شرح قیصری؛
۳. متن مصباح الانس قونوی و شرح ابن حمزه فناری.

سه کتاب یادشده در زمان ما هم مورد استفاده مدرسان و محصلان عرفان نظری است. هر دانشی در طول تاریخ با تحریف‌هایی مواجه می‌شود. عرفان نیز از این قاعده، مستثنا نیست، تحریف، گاهی بجایی رسیده که عرفان را به دو قسم مثبت و منفی تقسیم کرده‌اند.

عرفان مثبت

در رأس هرم عرفان مثبت، عرفان قرآنی و اهل‌بیتی علیهم‌السلام است. عرفان کلاسیک را می‌توان از مصادیق مهم عرفان مثبت به شمار آورد. مراد از عرفان کلاسیک متونی است که در درس‌های رایج مدارس عرفانی، تدریس می‌شود. در عرفان نظری، **تمهیدالقولاء** و کتاب **فصوص‌الحکم** و متن **مصباح‌الانس** تدریس می‌شود و در عرفان عملی به صورت کلاسیک **منازل‌الساثرین** که دارای ده باب و صد منزل است.

عرفان مثبت قبل از انقلاب مسیر علمی و معرفتی خود را سپری می‌کرد و کاری با سیاست و با صاحبان قدرت نداشت و صاحبان قدرت نیز با عرفان کاری نداشتند. آنان به عارفان مشارکت سیاسی نمی‌دادند. البته ما رابطه بعضی از اشخاص فعال در حوزه سیاسی را با عارفی انکار نمی‌کنیم؛ لکن این ارتباط به جهت شخصیت حقیقی افراد بوده نه به عنوان شخصیت حقوقی. پیشرفت عرفان و وجود عارفان بزرگ، در قبل از انقلاب غیر قابل انکار است؛ اما آیا ارتباط صاحبان قدرت سیاسی و و عارفان جایگاهی داشت؟ آیا بین عارفان و سیاستمداران، کنش و واکنشی بود؟ پاسخ این پرسش‌ها منفی است؛ اما با مبارزه امام راحل و پیروزی نهضت اسلامی، ورود ادبیات عرفانی به حوزه سیاسی آغاز می‌شود و تعامل گزاره‌های عرفانی و ایده‌ها و توصیه‌های عارفان و حوزه سیاست، جدی گرفته می‌شود.

رهبر انقلاب خود، یک عارف شناخته‌شده و نیز صاحب کرسی تدریس

عرفان نظری و عملی بوده است. استادش مرحوم شاه‌آبادی استاد مسلم عرفان بوده و تردیدی در عرفان او نیست. امام خمینی، محصل بزرگ و مدرسی سترگ بود که هم انقلاب را در دوران مبارزه با موفقیت، رهبری کرد و همچنین جمهوری اسلامی را در دوره استقرار و پس از آن دفاع مقدس را به اهداف مورد نظر رساند. امام دارای ابعاد شخصیتی فقهی، اصولی، فلسفی، تفسیری، حدیثی و کلامی بود. افزون بر آن با شخصیت عرفانی و بصیرتی که داشت فروپاشی قطعی اتحاد جماهیر شوروی سابق را پیش‌بینی و رهبر اتحاد جماهیر شوروی را به اندیشه‌های محی‌الدین و عرفان دعوت کرد و خواست که عده‌ای از اندیشمندان را برای آشنایی با مسائل معرفتی به حوزه علمیه قم روانه کند. چه‌بسا تحلیل‌گران سیاسی نیز گمانه‌هایی برای فروپاشی شوروی سابق داشتند؛ اما هیچ‌یک به قاطعیت پیش‌بینی امام راحل نمی‌رسید. دعوت امام از گورباچف به عرفان، روشن می‌سازد که آن پیش‌بینی نیز از ناشی از بینش عرفانی ایشان بوده است؛ چرا که او دانش‌آموخته سیاست نبود و تحلیل‌گر سیاسی نیز به شمار نمی‌آمد. در زمانه ما ارتباط وثیق و عمیق عرفان و سیاست با امام راحل آغاز می‌شود. او و نهضتش مصداق عینی تعامل عرفان و سیاست و نمونه‌ای روشن برای عرفان مثبت است.

۱. نامه امام راحل به گورباچف را علامه جوادی آملی با رویکرد عرفانی با نام آوای توحید شرح کرده است. صاحب مقاله بر این باور است که با رویکردهای دانشی دیگر نمی‌توان حقایق آن نامه را مورد تحقیق و پژوهش قرار داد.

عرفان منفی

شبه‌عرفان‌ها و عرفان‌های کاذب در فرهنگ اجتماعی زمانه ما از موضوعاتی است که بیشترین نقد و نظر را به خود اختصاص داده است. به نظر می‌رسد کاربرد اصطلاحات «عرفان منفی» یا «عرفان مردود» درست نباشد؛ زیرا عرفان نمی‌تواند منفی یا مردود باشد.... اینها اصلا عرفان نیستند. عرفان اصطلاحی است که دارای بار مثبت و معرفتی است. اما ما چه انکار کنیم و چه قبول کنیم، اصطلاحات یادشده در جامعه ما استنفاده می‌شود.

اندیشه‌های منفی و تحریف‌شده عرفانی، گاهی از طرف صاحبان قدرت حمایت شوند چرا که ضرری به سیاست صاحبان قدرت ندارند و آنان را به چالش نمی‌کشند؛ این عرفان هم قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب بوده و انواع مختلفی داشته است: از درون دینی مثل بعضی از نحله‌های صوفیه و برون دینی مثل عرفان‌هایی که از شبه‌قاره هند، آمریکای لاتین، جنوب شرق آسیا و.... به این سو آمده است.

انقلاب اسلامی با رویکرد انتقادی به شبه‌عرفان‌ها نگر بسته و آنها را مورد نقد قرار داده و از نظر ماهوی با چنین رویکردهایی ناسازگار بوده است. می‌توان ادعا کرد که جدی‌ترین نقدهای آنها پس از انقلاب اسلامی و به‌خصوص در دهه اخیر، ارائه شده گرفته است.

عرفان امام خمینی

انقلاب اسلامی در دنیا با نام *امام خمینی* (ره) شناخته می‌شود. اما عرفان *امام خمینی* با سایر رویکردهای عرفانی متفاوت است. عرفان اجتماعی، عرفان سیاسی، عرفان انقلابی و بالاخره عرفان شهیدپرور، با *امام خمینی* شناخته می‌شوند و به برکت انقلاب اسلامی به عرفان و عارفان مشارکت سیاسی داده شد. امروز علامه *جوادی آملی* شخصیتی است که صاحب کرسی عرفان و حکمت متعالیه، است. توصیه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی وی مورد توجه جدی جامعه و دولت‌مردان قرار می‌گیرد. ضمن اینکه امام راحل، عرفانی خاص و متفاوت از پیشینیان داشت، شخصیت علمی وی نیز جامعیتی دارد که موجب موفقیت خاص وی شده است؛ چرا که کسی نمی‌تواند از نظر فقهی بر ایشان خرده بگیرد زیرا خود، فقیه جامع‌الشرایطی است که مقبول همگان است؛ همچنین در علم اصول، تفسیر و حدیث شناخته‌شده است. مرحوم *سید جلال‌الدین آشتیانی* از امام و جامعیت او چنین تمجید می‌کند:

«یکی از جذابیت‌های قابل توجه در آن بزرگ‌زمانه، علاوه بر جامعیت، نظم و ترتیب خاص او در درس و بحث بود. مردی که سالیان متمادی حوزه فلسفی منظمی داشت (حدود ۱۵ سال تدریس شرح منظومه و اسفار) و سطوح فقه و اصول تدریس می‌فرمود، و در عرفان و تصوف نظری و عملی آثار با ارزش تألیف نمودند. بعد از شروع به تدریس فقه و اصول خارج و اجتهادی، در اندک زمانی بهترین و گرم‌ترین حوزه را به خود

اختصاص دادند. از قدیم الأیام «تک‌علمی» بودن موجب لطمه شدید به حوزه‌های علمیه شیعه بوده است. و افراد نادر و قلیلی هستند که در چندین علم استاد و ماهرند: علوم متفاوت، از «عرشی»، چون عرفان و حکمت متعالیه؛ و از «فرشی»، مانند علوم نقلیه» (قیصری، ۱۳۸۱، ص ۱۱). ادبیات عرفانی در کنش سیاسی امام راحل «ره»، حجم زیادی داشته است. تألیفات امام هم گواه این ادعاست. ادبیات او در سال‌های مبارزه، در و دوران استقرار نظام جمهوری اسلامی و دفاع مقدس، بیشتر، ادبیات عرفانی است و به نظر می‌آید که سیاست و اندیشه سیاسی وی را باید عرفان سیاسی بنامیم.

صاحب کتاب ولایت در عرفان شیوه امام راحل را چنین بیان کرده است:

امام در تحقیق مسائل عرفانی و مباحث عمیق تصوّف، شیوه سلف صالح این وادی را در پیش گرفته و میان کشف ذوقی عرفانی و عقل نورانی فلسفی و شرع اقدس احمدی جمع نموده‌اند؛ به این ترتیب که ابتدا کشف حقیقت عرفانی در سایه هدایت شریعت با ذوق روحی بلکه سرّی حاصل آمده، و سپس به عقل و ضوابط آن عرضه گشته و این هر دو در محضر آیات و روایات قرار گرفته‌اند و در این هزار توی معرفتی و دیالوگ متقابل ادراکی و مقولی حقیقت چهره گشوده و لباس تعبیر و بیان بر تن کرده است و همین حقیقت است که ریشه: اولاً حضور مؤکد آیات و روایات و تفسیر عرفانی آنها و ثانیاً تمسک به ضوابط و قواعد فلسفی در کنار نقل آرای فلاسفه بزرگی همچون ارسطو (و گاهی افلوپین)، شیخ اشراق، صدر المتالهین و... و ثالثاً تکیه بر مکاشفات و مشاهدات شخصی در کنار نقل ذوقیات سایر اهل معرفت، در تألیفات

ذوقی ایشان به‌ویژه رساله مورد بحث نگارنده یعنی «مصباح‌الهدایه» می‌باشد (کیاشمشکی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۱).

به نظر وی امام در سلوک معرفتی خویش پس از فراگیری علوم عقلی فلسفی به عرفان نظری و ذوقیات رو کرده و آیات و روایات را در پرتو نور این دو مطالعه نمودند تا حقیقت در این لباس برایشان چهره گشاید. نیز از سوی دیگر توصیه ایشان به طالبان طریق حقیقت، شامل روش متعارف است که نخست با آموختن معارف عقلی آغاز می‌شود. آنگاه در تطهیر و تزکیه و تصفیه درونی و جلادادن آینه نفس برای بازیافت چهره حق‌دکنار هدایت شریعت (آیات و روایات) و دریافت ذوقیات ادامه می‌یابد در نهایت به مواجهه این دو با منابع وحیانی و استتطاق قرآن صامت و گوش دل سپردن به قرآن ناطق، به انجام می‌رسد. این سیر، ریشه در همبستگی و پیوستگی دین، فلسفه و عرفان با اخلاق دارد (همان). پس روش امام راحل در عرفان عبارت است از تعبیر عقلانی کشفیات قلبی-ذوقی در پرتو یافته‌های عقل نظری اعم از مفاهیم، مقولات و اصول آن، به همراه تفسیر و تأویل مآثورات دینی (همان، ص ۱۳۲). از منظر امام راحل، شریعت، طریقت و حقیقت از هم تفکیک‌ناپذیرند.

جلوه‌های عرفان رفتار امام راحل در دوران مبارزه، جنگ، در صلح و حتی در حال احتضار دیده می‌شود. او می‌توانست در فتح خرمشهر بگوید که رزمندگان، سرداران دلاور و بسیجیان و.... خرمشهر را آزاد کردند؛ ولی به جای همه اینها می‌گوید خرمشهر را خدا آزاد کرد. وقتی می‌خواهد

از حادثه شهادت آقا مصطفی حرفی بزند، می‌گوید از الطاف خفیه الهی بوده است. او ادبیات عرفانی را در بیانیه‌ها و احکام عزل و نصب‌های خود به کار می‌بست و آن را در جامعه جاری و منتشر می‌کرد. توده‌های مردم، بسیاری از عبارات عرفانی را از امام به یاد دارند؛ مثل این تعبیرهای بلند عرفانی: «قلمهایی در روزنامه‌ها، دست‌هایی که این قلم‌ها به دستشان است، آنهایی که در رادیو- تلویزیون و در سایر جاها سخنرانی می‌کنند همه مورد امتحان خدا هستند. آن وقتی که قلم به دست می‌گیرید بدانید که در محضر خدا، قلم به دست گرفته‌اید. آن وقتی که می‌خواهید تکلم کنید بدانید که زبان شما، قلب شما، چشم شما، گوش شما در محضر خداست. عالم محضر خداست. در محضر خدا معصیت خدا نکنید. در محضر خدا با هم دعوا نکنید سر امور باطل و فانی. برای خدا کار بکنید و برای خدا به پیش بروید. اگر ملت ما برای خدا و برای رضای پیغمبر اکرم به پیش برود، تمام مقاصدش حاصل خواهد شد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۳، ص ۴۶۱). در نامه‌ها و در هر موقعیتی که حرف می‌زد واژه‌ها، بیشتر عرفانی است، گویی تحاشی دارد که ادبیات نظامی یا ادبیات دیگری را به کار ببندد. به علاوه تفسیر سوره حمد امام راحل کاملاً عرفانی است. در گفت‌وگو با مسئولان کشورهای دیگر هم ادب را رعایت می‌کند و می‌فرماید: آقای حبیبی کارتر! و همواره شخصیت‌های سیاسی جهان را با ادب خطاب می‌کرد در آنها از واژه‌های پست استفاده نمی‌کرد. این ادب برخاسته از عرفان اوست. ادبیات سیاسی امام پر از عرفان است. امام با ادبیات عرفانی

خو گرفته و آن را در مکاتیب سیاسی خود به کار می‌گیرد.

تصورات غیر علمی از عرفان

دیدگاه سلبی به عرفان سیاسی، بین عرفان و سیاست رابطه‌ای نمی‌بیند بلکه بر این باور است که بین آنها ناسازگاری وجود دارد. بر اساس چنین نگرشی، عرفان، معرفت یا سلوک و رفتار خاص فردی است که ارتباطی با زندگی اجتماعی — سیاسی ندارد و انقلاب اسلامی یا هر تحول سیاسی و اجتماعی، با عرفان بیگانه است. چون عارفان در وادی حیرت‌اند و با «مصلحت‌بینی» سیاستمداران کاری ندارند. طبعاً چنین رویکردی به «عرفان سیاسی» باور ندارد و اندیشه عرفانی را برای تأسیس «اندیشه سیاسی» توانمند نمی‌داند. چنین دیدگاهی در میان متفکران غربی و برخی از مستشرقان، رایج است.

برخی قائل به امتناع اندیشه و نظام سیاسی بر محور اندیشه عرفانی هستند و عرفان را دارای چنین ظرفیت و قابلیت نمی‌دانند. این افراد، اشرافی بر متون عرفانی ندارند و صرفاً به برخی اندیشه‌ها و نمونه‌های تاریخی بسنده کرده‌اند. در نتیجه نتیجه مطالعات خود را بر همه اندیشه‌های عرفانی، سرایت داده‌اند که این امر از حیث روشی، اشکال جدی دارد. برای نمونه برخی بر اساس اندیشه مرحوم نسفی و کتاب **انسان کامل** وی، بر ناسازگاری عرفان با سیاست تأکید می‌ورزند. بر این اساس می‌نویسند: «بدیهی است که بر شالوده چنین اندیشه ناستواری نسبت به دنیا نمی‌توان

اندیشه سیاسی تأسیس کرد و در واقع اندیشه عرفانی با تکیه بر بی‌ثباتی دنیا و تأکید بر درویشی و خمول، بنیاد هر گونه اندیشه سیاسی را از میان برده است» (طباطبایی، [بی‌تا]، ص ۱۴۰). گویی انسان کامل نزد عزیز الدین نسفی، جامعه‌گرا و برون‌گرا نیست و در میان مردم نمی‌رود؛ مگر از باب دعوت مردم و جامعه به درویشی، انزوا گرایی و رخوت! برای آنکه این نگرش به‌درستی روشن شود، چکیده آن را در چند گزاره بررسی و بیان کرده و سپس آن را نقد و بررسی خواهیم کرد.

در عرفان، اصل بر فنا و بی‌ثباتی دنیاست؛ در حالی که در سیاست، اصل بر بقاست.

در اندیشه عرفانی، دنیا و سرای طبیعت، اصالت و استقلال ندارد بلکه مقدمه‌ای برای جهان آخرت است و لذا توانایی تأسیس اندیشه سیاسی را ندارد.

در اندیشه عرفانی، اصل باطن امور است، در حالی که سیاست به روابط ظاهری افراد وابسته است و اصل بیرون است.

اندیشه عرفانی بر مبنای رابطه انسان با خدا استوار است، اما اندیشه سیاسی رابطه‌ای تعادلی میان انسان، خدا و جهان برقرار می‌کند.

اندیشه عرفانی بر آموزش و پرورش نخبه‌گرا تکیه دارد که مخاطب آن، تنها اقلیتی از مردم می‌باشند، بنابراین این نوع تعلیم و تربیت، توانایی سازمان‌دهی سیاسی جامعه را ندارد.

این نوع آموزش که با طهارت نفس آغاز می‌شود، سالک را به مرحله

فناى در حق مى‌رساند و لذا ارتباط او با مردم تنها از باب ضرورت است. اندیشه عرفانى، جامعه سياسى و قدرت را هم بنا به ضرورت مى‌پذيرد در حالى كه در اندیشه سياسى، مناسبات توليد و توزيع قدرت سياسى اصل و اساس مى‌باشند.

اندیشه عرفانى از اساس، نا اجتماعى و نا سياسى است، چرا كه تصدى مناصب و نقش‌هاى اجتماعى (حتى اگر مربوط به امور دينى باشند) درهاى به سويى دوزخ هستند.

اندیشه عرفانى درباره جهان و اجتماعات انساني، ديده‌گاه‌هاى متعارضى دارد، چرا كه از يك سو بر ضرورت اجتماعات انساني تأكيد دارد و از سوي ديگر معتقد به اصلاح‌ناپذيرى امور است. از سويى هم آهنگى با جهان و انسان را هم چون ارزشى والا در نظر مى‌گيرد و از طرف ديگر، دنيا و هر گونه تعلقى را سبب فتنه و عذاب مى‌داند، از سويى آشتى با همه مظاهر عالم را توصيه مى‌كند و از طرف ديگر، درويش و توان گرى را به يك اندازه مايه عذاب مى‌داند. به همين دليل اندیشه عرفانى نمى‌تواند منشأ اثرى در اجتماعات بشرى باشد و نسفى نيز در اين زمينه موضعى انفعالى برگزيده و هدايت را ترك مى‌كند.

آرمان اندیشه عرفانى، تربيت انسان كاملى است كه به اعلى درجه مقامات انساني رسيده و نسقى او را خليفه خدا مى‌داند، صفاتى كه براى آزادى انسان كامل بيان مى‌شوند عبارت‌اند از، ترك، عزلت، خمول (ر. ك: همان، ص ۱۹۲-۱۷۹/ باقرى فرد، ۱۳۸۴، ص ۱۲۳).

یکی از روشنفکران معاصری که رأی به تفکیک عرفان از سیاست داده و معتقد به تباین آنها با هم است و برقراری رابطه بین عرفان و سیاست را ناممکن می‌داند، آقای دکتر عبدالکریم سروش است که معتقد است بر فرض امکان ارتباط بین عرفان و سیاست، عرفان تأثیرات منفی بر سیاست خواهد داشت که می‌توان دیدگاه ایشان را علی‌رغم گستردگی و تنوع چنین خلاصه کرد:

۱. عدم ارتباط ولایت باطنی و ولایت سیاسی
۲. تفکیک مدیریت غیر عقلایی از مدیریت عقلایی
۳. تباین ویژگی‌های عناصر ذاتی عرفان با سیاست (سروش، ۱۳۷۸، صص ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۵ و ۲۸۰ و ۱۳۷۳، ص ۳۷۴/ باقری فرد، همان، ص ۱۲۴-۱۲۶).

نقد و بررسی جریان سلبی در عرفان سیاسی

یکی از مشکلات این نگرش آن است که استقرایی ناقص -که در برداشت علمی، قابل‌اتکا نیست- یقینی تلقی شده است. اشکال روشی دیگر این نگرش آن است که «همه عرفان»، در بیان مرحوم نسفی و اندیشه‌های او دیده شده است. بدیهی است که چنین برداشتی صحیح نیست. مغالطه تسری از مورد یا مواردی خاص به همه دانش عرفان و عرفا و تعمیم اندیشه، سلیقه و ظرفیت‌های یک عارف بر کل عرفان و جهان‌بینی عرفانی، امری علمی و پذیرفتنی نیست.

رویکرد سلبی، از ادبیات و عرفان عمیقی برخوردار نیست. لذا ظواهر کلام و کردار عارفان را برجسته کرده و بر طبل نظریه جدایی عرفان و سیاست کوبیده‌اند. مشکل دیگر آن است که ادعا کننده نگرش سلبی و منکر توانمندی عرفان برای حضور در سیاست، با متون و آثار اصلی و اصیل عرفان، آشنایی دقیق و عمیق ندارد. داوری در خصوص اندیشه و عرفان سیاسی و رابطه عرفان و سیاست، محتاج شناخت عرفان و خواندن کتب عمیق عرفانی نزد اساتید فن و دانش عرفان است؛ چه عرفان نظری و چه عرفان عملی. از سوی دیگر فهم زبان عرفان، مفاهیم و مبانی عرفانی، تاریخ عرفان و عارفان و تحلیل شخصیت و سلوک عارفان، در فهم رابطه عرفان و سیاست و حکم به تباین آنها یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. دیگر آنکه شناخت عارفانی مانند عرفای عهد صفوی چون نجم‌الدین کبری، نیز از دوره معاصر مانند امام خمینی (ره) لازم است تا بتوانیم یک داوری صادق و صائب، جامع و کامل داشته باشیم. روشن است کسی که با عرفان آشنایی نداشته باشد نمی‌تواند به سازگاری و یا ناسازگاری آن با سیاست، داوری کند. اگر سیاست را خوب بشناسد، ولی شناختی از عرفان نداشته باشد، نمی‌تواند در باره نسبت عرفان و سیاست داوری کند.

این نویسندگان، نظام‌های عرفانی و زیست عارفانه در آینه تاریخ را، دلیل اثبات نظریه تفکیک و جدایی عرفان از سیاست و امتناع بنای اندیشه سیاسی بر عرفان پنداشته‌اند. اما ما بر این باوریم که سیاست، اساس و بنیاد نظام سیاسی و دولت دوره صفویه بر پایه و اساس اندیشه و بینش عرفانی و

جهان‌بینی عرفانی شکل گرفته بود. به‌خصوص اگر انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبری عارف آن را مورد توجه قرار دهیم، بطلان نگرش سلبی به عرفان سیاسی آشکار خواهد شد. به علاوه، نجم‌الدین رازی از عارفانی است که آقای طباطبایی او را استتفا کرده است تا نگرش خویش را که مبتنی بر تفکیک عرفان از سیاست را مصون از نقد کند. این امر، نشانگر آن است که او در بررسی خویش، دچار نوعی اعمال سلیقه شخصی شده است. از سوی دیگر اگر با بررسی زندگی عزیزالدین نسفی می‌توان به ناسازگاری عرفان با سیاست حکم داد، در مقابل از مطالعه زندگی نجم‌الدین رازی که در سیاست حضور داشت می‌توان نتیجه گرفت که عرفان و سیاست سازگارند.

اشکال عمده دیگر، خلط میان، دانش عرفان و عارفان است؛ طباطبایی میان سلیقه و ظرفیت‌های عارفان و اندیشه عرفانی فرقی ننهاده است. حال آن که میان این دو تفاوت بسیار است. ممکن است عارفی، باور به حضور و دخالت در قدرت و سیاست نداشته باشد یا بر عکس. مهم آن است که به دور از پیش‌داوری، به دانش عرفان، مراجعه کنیم و سپس حکم به سازگاری و یا ناسازگاری آن دو بدهیم. آیا عرفان، مانع حضور عارفان در سیاست می‌شود؟ یا اینکه ویژگی‌های شخصی، روانی و شرایط سیاسی-اجتماعی به آنان اجازه حضور در قدرت را نداده است. چنان‌که بین ظرفیت‌های دانش فقه و امکانات و شرایط فقها تفاوت‌هایی وجود دارد و شایسته نیست کارکرد یک فقیه و عارف را ملاک و مناط تمام‌عیار کارکرد و ظرفیت فقه و عرفان

قرار دهیم و همه احکام را بر آنها مترتب سازیم. پس اگر عارفی منزوی و دور از مشارکت سیاسی و اجتماعی را در تاریخ مشاهده کنیم، چه بسا ناشی از خصوصیات اخلاقی و شخصیت فردی او باشد و ربطی به دانش عرفان نداشته باشد. به مجرد اینکه عارفی منزوی است، نمی‌شود به جدایی و عدم تأثیر عرفان در حوزه اجتماعی و سیاسی حکم کرد. ضمن آنکه مبانی، مسائل و قلمرو عرفان بیش از آن است که سید جواد طباطبایی در کتاب خود آن را طرح، تحلیل و بر اساس آن نتیجه‌گیری و حکم صادر کرده است.

دقت کم در توجه دقیق به ادبیات عرفانی در خصوص اصل فنا و بی‌ثباتی دنیا در عرفان، و اصل بقا در سیاست؛ گفتنی است که مفاهیم عرفانی و مبانی آن باید در دانش عرفان و بر پایه اصطلاح و زبان خاص آن، بررسی شود. زیرا مراد از فناپذیری دنیا و عالم اعتباریات در قیاس با عالم حقیقت و در ارتباط با خداوند متعال است؛ زیرا که حی مطلق و باقی محض، اوست و ماسوای او فناپذیرند و این معنا در اندیشه‌های کلامی، عرفان و فلسفه اسلامی به‌خوبی هرچه‌تمام‌تر، تبیین شده است که هر چه غیر خدا است، فانی است. در دانش سیاست نیز ثابت شده است که هیچ حاکمیتی بقای ابدی نداشته و جاودانه نیست.

نکته اساسی دیگر آن است که در عرفان، ظاهر و باطن؛ تکوین و تشریح؛ حقیقت و اعتبار؛ شریعت، طریقت و حقیقت از مفاهیم کلیدی هستند که میان آنها نوعی رابطه دوسویه و دیالکتیکی وجود دارد. حرکت از باطن

به ظاهر و تکوین به تشریح و از حقیقت به اعتبار، پُل زدن و شریعت را حقیقت واحد ذو مراتب دیدن، از مسائل بنیادین دانش عرفان است که هیچ منافاتی با حضور عارفان در عرصه سیاست ندارد و نشان از آن دارد که میان باطن و ظاهر، تضادی وجود ندارد.

رهبر کبیر انقلاب اسلامی در لباس قانندی عارف و فقیهی بزرگ توانست بین ظاهر و باطن سازگاری ایجاد کند و از ظاهر شریعت و هم از باطن شریعت مدد گیرد و از مفاهیم و ظرفیت عرفانی برای حرکت انقلاب بهره‌برداری کند.

۱۰. از دیگر سو، سیاست و عرفان سکولار کجا و عرفان و سیاست وحیانی برگرفته از آموزه‌های اسلامی کجا؟ در سیاست توحیدی و نظام سیاسی الهی که توحیدمحور و عدالت‌مدار است باطن، حقیقت و تکوین اصالت دارد و ولایت ظاهری بر ولایت باطنی مبتنا دارد و بدون حقیقت نمی‌توان به عالم اعتبار نقبی زد و زعامت سیاسی و زمام جامعه را به عهده گرفت. لکن در سیاست‌های غربی و مدرن، پیوند بین باطن و ظاهر، فیزیک و متافیزیک، معنادار نیست و اخلاق‌گریزی و ارزش‌سنجی، امری ناپسند تلقی نمی‌گردد. در انقلاب اسلامی اخلاق‌گرایی، ارزش‌مداری و معنویت‌دوستی از اهداف بشمار می‌آید.

در عرفان واقعی، اصالت از آن خدا و قرب و لقای الهی است نه آخرت و نعمت‌های آن؛ چه رسد به دنیا به معنایی که در ذهن تصور می‌کنیم؛ چه اینکه اهل الله نه اهل دنیا هستند و نه اهل آخرت، بلکه جهان فانی و باقی یا دنیا

و آخرت را فدای شاهد و ساقی کرده‌اند و در اصل بر محبت الهی و عشق به محبوب سرمدی را باور دارند.

نکته دیگر آن است که در هر دانشی از جمله سیاست و عرفان اصل و فرع، مطرح است؛ چنان‌که در عرفان حقیقت، اصل و اعتبار، فرع است، در علم سیاست، قدرت اصل و متعلقات آن فرع‌اند. در فلسفه وجود اصل و موضوع است و متعلقات آن فرع و محمول‌اند. در عرفان نیز اصل خدا و سپس تعینات اسمائی الهی و انسان کامل است. وجود اصل فرع را نفی و طرد نمی‌کند. در عرفان، پرداختن به اصل به معنای دوری، اعتزال و عدم ورود به فرع نیست.

آیا می‌توان از تعمیق رابطه انسان با خدا به نفی رابطه انسان با جامعه و نظام سیاسی حکم داد؟ آیا استواری این رابطه به معنای بریدن و قهر ارتباط با خلق خدا و اجتماع است؟ اساساً در سیاست سکولار و غیر عرفانی، تعادل بین خدا و جهان برقرار نشده است. اگر قرار باشد که «تعادل» را جستجو کنیم باید آن را در شناخت و بررسی عمیق و کاربردی عرفان سیاسی، بیابیم. اگر نگرش‌ها، بینش‌ها، ارزش‌ها و نمونه‌های عملی حکومت و سیاست‌ورزی انبیای الهی را مطالعه و ب آن عمل کنیم، به تعادل مطلوب دست می‌یابیم. در دوره معاصر، بررسی نظام دینی جمهوری اسلامی که ریشه در اندیشه‌های عرفانی و ولایی امام خمینی (ره) دارد، در این مسیر راهگشاست، نظامی که بر پایه حکمت و عرفان استوار و برگرفته از آموزه‌های وحیانی و تعالیم انبیا به‌خصوص خاتم انبیا v بود. شاید از این افق

بتوان به مطالعه حکومت و سیاست در عرفان نظری اسلامی و ولایت عرفانی بپردازیم.

در عرفان سیاسی، ولایت دارای دو سطح و ساحت است:

۱. ساحت باطنی ولایت

۲. ساحت ظاهری ولایت

برای فهم بهتر مسائل این عرصه باید واقع‌بینانه ترابط وجودی و تلازم ولایت ظاهری و ولایت باطنی را درست و دقیق مورد ارزیابی قرار دهیم. از همین زاویه که در زیرساخت‌های عرفان سیاسی، دارای اهمیت است، می‌توان به نقد و بررسی اندیشه‌های سیاسی پرداخت که بر خدازدایی اصرار می‌ورزند و مشکلات و معضلات فراوانی را در عرصه سیاسی برای جوامع بشری به بار آورده‌اند.

علاوه بر مطالب پیشین، در عرفان جایی که از دنیا، ظاهر و اعتبار سخن به میان آورده‌اند مقصود دنیای ما و تعلقات و اعتباریات، دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌های ماست؛ نه دنیا به معنای عالم ماده و جهان مُلک؛ چه اینکه این دنیا خود آیت و آینه خدا و تجلی حق است و خود تماشگاه راز و همه چیز در آن در واقع آینه‌گردان خدا هستند. حال اگر دنیا به معنای علائق و وابستگی‌های ما، عامل ستم، تبعیض و عدالت‌ستیزی باشد، جهنم و دوزخ است و مورد نفرت و مذمت. اما اگر دنیا مزرعه آخرت و عامل کمال و تکامل باشد، وسیله خدمت به خلق خدا و اقامه عدالت اجتماعی و رشد و تربیت معنوی، موردستایش و مدح است. آری... اولیای خدا نظر به باطن

دنیا داشته و از ظاهر آن عبور کرده‌اند، لذا دنیا معبد آنان و محل تجارت پرسودشان در تجارت معرفتی-معنوی است. در عرفان دستور به انزوا و عزلت توصیه کرده‌اند. این توصیه اولاً، موقتی است نه دائمی؛ ثانیاً، برای خودسازی بیشتر و پاکسازی دل و تفکر و اندیشه‌ورزی و تحصیل معنویت است تا در راستای جامعه‌سازی و تعادل اجتماعی به کار گرفته شود؛ ثالثاً، مبین این معناست که کسانی که خودسازی و اصلاح نفس نکردند و تربیت نشده‌اند حقی برای رهبری اجتماعی و اصلاح دیگران ندارند. لذا عارفان، اسفار اربعه را در سفر معنوی و سلوکی-عرفانی مطرح کرده‌اند تا سالک و مسافر کوی حق، پس از طی سفرهای اول تا سوم بتواند در سفر چهارم، وارد مسئولیت‌های اجتماعی شده و رهبری خلق را با هدف خدایی کردن آنان به عهده گیرد و این خود ظرفیت عرفان و نظام‌سازی و روش‌مندی عرفان عملی است و گویای این حقیقت است که در عرفان راستین، سیاست‌ورزی و تدبیر جامعه بر عهد اولیای خدا و کاملان است و کسانی می‌توانند رهبری را به عهده گیرند که قبلاً رهروی کرده باشند و تربیت عرفانی باید دیده باشند، تا توان پیشوایی و دست‌گیری از دیگران را داشته باشند. این مطلب در بخش رویکرد و نگاه ایجابی سفرهای چهارگانه عرفانی و نتایج مترتب بر آن در عرفان سیاسی به تفصیل بیشتری تبیین خواهد شد.

بنابراین ولایت باطنی و سیاسی، مفاهیمی سازگارند و اساساً در عرفان اصیل و سیاست ناب این پیوند، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است و ولایت

سیاسی در طول ولایت باطنی و عرفانی است. عناصر ذاتی عرفان با سیاست، تباینی ندارد، بلکه مدد رسان سیاست بوده و به سیاست، هویتی واقعی و جهت‌گیری عدالت‌خواهانه خواهد داد. دانش سیاست و عرفان هر کدام مبانی، اصول، معیارها و مؤلفه‌های خاص خود را دارد و عرفان نیز ظرفیتی دارد که می‌تواند مبنای هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی دانش سیاست قرار گیرد و سیاست را وارد فضای خاص نماید؛ لذا دنیا، سیاست، تدبیر جامعه، هدف‌ها، روش‌ها و... را بایستی با رویکرد عرفان سیاسی بازخوانی کرد.

باید دانست تا از درون عرفان به بیرون نگریسته نشود و زبان عرفانی به‌درستی در کار نیاید، این ادعا و نتایج آن، ابتر خواهد ماند و فهم مشارکت فعالانه عرفا در امور سیاسی و اجتماعی، نامفهوم خواهد ماند. رمز موفقیت امام خمینی این بود که از عرفان به سیاست ورود کرد و دست به مبارزه زد و دوران مبارزه و دوران دفاع مقدس و پس از آن را با رویکرد عرفانی سیاست‌گذاری کرد. اما اگر از عرفان معنایی انحرافی مانند گوشه‌نشینی بفهمیم، آن وقت از چنین عرفانی، کاری ساخته نیست. ائمه \square پیشوا و مقتدای عرفا هستند؛ یکی با سکوتش، دیگری با شهادتش، و آن یکی با تبعید شدنش و یکی با زندان رفتنش و دیگری با اسیر شدنش و... آنان هرگز دست از مبارزه با طاغوت نکشیدند و همیشه در جریانات سیاسی و اجتماعی، محور و جریان‌ساز بودند، نه اینکه هوادار جریانی باشند. در پایان این بحث کلامی از علامه مجلسی را می‌آوریم که خواندنی

است، ایشان در اعتراض برخی به عرفا می‌نویسد:

پس آنچه بعضی از جهال بعضی از افعال جزئی و فرعی این جماعت را مورد اعتراض قرار می‌دهند، عین خطا خواهد بود، چنانچه از جمله اعتراض ایشان یکی آن است که این جماعت در خانقاه می‌نشینند و این بدعت است. این حرف باطل است زیرا که بدعت آن است که حرام یا واجب یا سنت یا مکروه یا مباح گردانی چیزی را که حکم شارع در آن چیز به خلاف آن باشد. پس اگر کسی در خانقاه نشیند بدعت است، کسی نیست در عالم که بدعت نکرده باشد زیرا که وضع مدرسه و عمارت و جام‌ها و طعام‌ها که در این زمان شایع است حتی بعضی از علوم متعارف نیز در زمان ائمه هدی علیهم‌السلام نبوده و حال آنکه فرق میان مسجد و خانقاه، هم نیست الا به تسمیه و آنکه خلوتی چند بر اطراف آن ساخته‌اند به جهت آنکه فضیلت عبادت در خلوت بیشتر است... (مجلسی، ۱۳۸۸ ص ۳۲۳ — (۳۲۲).

نقش سیاسی عرفان در انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی برکات زیادی را برای ایران در ابعاد گوناگون داشت. در بعد سیاسی، استقلال سیاسی را به ارمغان آورد که ما بعد از انقلاب اسلامی هرگز دولت دست‌نشانده خارجی در ایران نداشته‌ایم. در بعد اقتصادی به توانمندی داخلی تأکید کرد. در علوم انسانی و علوم پایه به دانشمندان داخلی متکی شد و در ابعاد دیگر نیز آثار خود را گذاشت. به‌خصوص در امور نظامی و تجهیزات جنگی یک فرایند تکاملی را پیمود.

قبل از انقلاب، نه تنها علوم بومی چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت؛ بلکه به‌ویژه به علوم حوزوی مانند فقه، اصول، فلسفه، عرفان، تفسیر، حدیث و... بی‌مهری هم می‌شد و اکثر علوم حوزوی در حاشیه بودند. انقلاب اسلامی تمام علوم حوزوی را به متن جامعه کشاند و با این اتفاق، خیلی از مسائل مستحدثه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، حقوقی و... را در برابر فقها قرار داد. در دانش عرفان نیز انتظار جامعه انقلابی، عرفان حماسه و عرفان انتقادی بود که عرفان واره‌ها را نقد کند. پیرو چنین انتظاری است که تاکنون نزدیک به ۲۴۵ عنوان کتاب با موضوع نقد عرفان‌های کاذب در کشور منتشر شده است. این آثار از سال ۱۳۸۸ وارد عرصه نشر شده و تا سال ۱۳۹۲ رشد فزاینده‌ای داشته است. (وزارت بهداشت، ۱۳۹۷) قبل از انقلاب، عرفان‌های منحرف و کاذب به صورت جدی، نقد نمی‌شد. انقلاب اسلامی چنین فضاهایی را فراهم کرد. انقلاب دارای ادبیات عرفانی است. دفاع مقدس و سیاست و اجتماع نیز با پیروی از اصل انقلاب دارای ادبیات عرفانی‌اند. ورود ادبیات عرفانی به عرصه‌های هنری مثل رمان، فیلم، تئاتر، مستندسازی و... همه به برکت انقلاب اسلامی است، قبل از انقلاب عرفان در اجتماع غایب بود ولی بعد از انقلاب در کانون توجه ناظران قرار گرفت. در ارتباط عرفان با سیاست در مراکز آموزشی و پژوهشی آثاری به نشر رسیده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

— عبدالوهاب فراتی (۱۳۷۸) در کتاب *اندیشه سیاسی سیدجعفر کشفی* به

بررسی آرا و دیدگاه‌های سیاسی او پرداخته است.

مرحوم کشفی جنبه‌های گوناگونی مانند: فلسفی، کلامی و عرفانی دارد. وی مجموعه‌ای از نگرش‌ها و گرایش‌های فلسفی، عرفانی، کلامی را در ذیل نگرش جامع یعنی گشت و بازگشت عقل و مواجهه آن با جهل در کتاب خود آورده است. وی جهان را آمیخته از عقل و جهل می‌داند و جامعه، تاریخ و انواع دولت را بر پایه این دو تبیین می‌کند. در مباحث سیاسی، محور اندیشه سیاسی وی، عقل و جهل است. اندیشه سیاسی وی متأثر از اندیشه و نظرات فیلسوفان و عارفانی؛ مانند: فارابی، ارسطو، خواجه نصرالدین طوسی، محی‌الدین ابن عربی و نجم‌الدین رازی است.

— *رجبعلی اسفندیار* در کتاب **وجوه سیاسی فلسفه شیخ شهاب‌الدین سهروردی**، فلسفه سهروردی را تبیین می‌کند. سهروردی با توجه به مبانی خود، غایت زندگی ابدی را در جهان دیگری می‌جوید و توجه به امور دنیوی برای شخص وی امری آلی است و برای همین، ظلم و ستم بر انسان‌ها را بر نمی‌تابد؛ از این‌رو در تقسیم‌بندی حکمت به بحث‌هایی مانند: خُلَقیه، منزلیه و مدنیه توجه می‌کند. وی باور دارد که کسی که سیر حرکت چهارگانه، یعنی اسفار اربعه را به اتمام رسانده و به درجه کمال رسیده است، می‌تواند ریاست این جهان را به دست بگیرد. بنابراین فلسفه سهروردی در جایگاه رئیس حکمت اشراق، خالی از ذوق عرفانی نیست.

— *نجف لکنزایی* (۱۳۸۱) در کتاب **اندیشه سیاسی صدرالمتألهین**، به

بررسی اندیشه سیاسی ملاصدرا پرداخته است که خود یکی از عارفان بزرگ اسلامی است؛ در این کتاب به جایگاه دانش سیاسی در حکمت متعالیه، زندگی سیاسی در اندیشه صدرالمآلهین، حکومت دینی و ساختار آن، پرداخته شده است.

با توجه به مباحث مطرح شده می‌توان گفت که حکمت سیاسی متعالیه ویژگی‌های ذیل را دارد:

۱. حکمت سیاسی متعالیه، مکتبی خدامحور است.
۲. در حکمت سیاسی متعالیه، انسان مسافری است که از سوی خداوند متعال آمده و به سوی وی در حرکت است و دنیا یکی از منازل و مراحل سفر انسان است.
۳. پیامبران، امامان و فقیهان برای هدایت و راهنمایی انسان از سوی خداوند متعال وظیفه دارند؛ رهبران الهی، هدایت انسان را در زندگی دنیایی انسان بر عهده دارند؛
۴. حکمت سیاسی متعالیه، مکتبی غایت‌مدار و هدفمند است. در این مکتب هدف اصلی از وضع قوانین و مقررات و تشکیل حکومت، سوق دادن انسان‌ها به سوی باری تعالی است.
۶. در مکتب حکمت سیاسی متعالیه، دنیا هدف نیست؛ بلکه ابزاری برای رسیدن به آخرت است.
۷. نظام سیاسی مکتب حکمت سیاسی متعالیه، نظامی دینی است.
۸. از نظریه و محتوای اندیشه سیاسی ملاصدرا، نظریه انتصابی بودن رهبری در عصر غیبت قابل استخراج است.
۹. نظام سیاسی مبتنی بر حکمت سیاسی متعالیه تا زمانی مشروعیت دارد

که بر اساس قانون الهی قدم بردارد.

مؤسس حکمت متعالیه - ملاصدر- ابعاد گوناگونی دارد؛ از جمله بُعد عرفانی که نباید از آن غفلت کرد، حکمت متعالیه وی سیاست متعالیه را در پی‌ریزی کرده است.

— مرتضی یوسفی راد در کتاب اندیشه سیاسی خواجه نصیرالدین طوسی^۱ اندیشه سیاسی خواجه را تشریح کرده است.

خواجه نصیرالدین طوسی، اندیشه‌وری است که در عصر اسماعیلیان و مغول‌ها منصب دولتی داشته و در عرصه سیاست، ایفای نقش می‌کرد. وی نظریه «نظام امامت» را بر اساس مسائل فلسفی و کلامی در کتاب‌های خود مطرح، و نظام سیاسی مبتنی بر آن را ترسیم کرد. اندیشه سیاسی وی مبتنی بر هدفمند بودن جهان، کمال‌نگر و کمال‌گرا بودن انسان است و نظامی را نظام الهی می‌داند که انسان را به ملکات انسانی و فضایل برساند و این سیاست را در سایه و اجرای نظام امامت می‌داند.

— یوسفی راد (۱۳۸۵) در کتاب دیگری با عنوان اندیشه سیاسی علامه محمدتقی جعفری، به ترسیم اندیشه سیاسی علامه جعفری می‌پردازد. وی می‌نویسد: اندیشه سیاسی علامه جعفری با برخورداری از بن‌مایه‌های فلسفی و نظری و الهی بر محور «سیاست معقول»، «سیاست طبیه»، «سیاست انسانی» و «سیاست متعالی» در برابر «سیاست طبیعی» و «سیاست

۱. خواجه نصیرالدین طوسی علاوه بر کلام و فلسفه، در عرفان نیز صاحب کتاب‌های مهمی مانند اوصاف الاشراف و شرح نمط‌های ۷ تا ۱۰ است.

نامتعالی»، در حیات سیاسی معقول مورد بررسی قرار می‌گیرد. انگیزه اولیه وی در طرح دیدگاه‌های سیاسی، وجود بحران‌های هویتی و فلسفی و معرفت‌شناسانه‌ای است که ناشی از حاکمیت تفکرات اومانستی و مادی‌گرایانه حاکم بر تفکر عمومی و سیاسی جهان غرب بعد از رنسانس است. آثار و نتایج چنین تفکراتی، بی‌معناشدن جهان هستی و نگاه «شی‌گونه» به انسان است.

- عباس منوچهری در کتاب *شریعتی، عرفان مدنی و هرمنوتیک رهایی‌بخش، عقل نقاد دینی* به بررسی فهم شریعتی از دین که معطوف به رهایی است و عرفان وی که معطوف به قلمرو عمومی است، می‌پردازد. منوچهری این هدف را تحت دو بخش و چندین فصل ساماندهی کرده است.

- *قادر فاضلی* در کتاب *عرفان سیاسی یا سیاست عرفانی* مطالب مربوط به عرفان سیاسی را در چهار فصل سامان داده است و به تعریف عرفان و سیاست، رابطه آنها، ارکان سیاست عرفانی، مفاهیم عرفان سیاسی و آموزه‌های سیاسی در عرفان و ادب اسلامی را کاوش کرده است. او در فصل پایانی، اندیشه سیاسی اندیشه‌ورانی مانند *محمی‌الدین ابن عربی*، حکیم *ابوالقاسم فردوسی*، *نظامی گنجوی*، *عطار نیشابوری* و *اقبال لاهوری* را به عنوان نمونه آورده است.

- *محسن مهاجرنیا* در کتاب *اندیشه سیاسی فارابی*، بحث‌ها را در سه بخش: الف) زندگی و زمانه *فارابی*؛ ب) اصول و مبانی فلسفه سیاسی *فارابی*؛ ج) فلسفه و نظام سیاسی *فارابی* سازمان‌دهی کرده است. *فارابی* در کنار معرفت

عقلی به معرفت اشراقی باور دارد و کتاب **فصوص الحکم** او ناظر بر آن است. معرفت اشراقی در برابر معرفت مشایی - که مبنای آن بر استدلال و منطق عقلی است - بر کشف، شهود و ذوق عرفانی مبتنی است. معرفت اشراقی از راه فیض الهی به دست می‌آید و برای هر کسی دست‌یافتنی نیست؛ بلکه برای نفوس زاکیه‌ای که از همه حجاب‌ها رها شده و به مقام اتصال و شهود رسیده‌اند، امکان‌پذیر است. در بخش‌هایی از کتاب **اندیشه سیاسی فارابی** به موضوع فوق پرداخته شده است که می‌تواند در اندیشه سیاسی فردی **فارابی** تأثیرگذار باشد.

— مهدی فدایی در کتابش **پیدایی اندیشه سیاسی عرفانی در ایران از عزیز نسفی تا صدرالدین شیرازی** را گزارش کرده است.

— نویسنده کتاب **عرفان و سیاست** هفت نظریه را بررسی کرده است که وجه اشتراک همه نظریه‌ها در تأثیرگذاری فی‌الجمله عرفان در عرصه سیاست است. بعضی به تأثیر تصریح کرده و بعضی به طور ضمنی اشاره دارند. وجه افتراق نظریه‌ها در نحوه تأثیر عرفان بر سیاست است. کتاب یادشده، طی هفت فصل تنظیم شده که هر فصل به یک نظریه اختصاص دارد. خلاصه‌ای از نظریه‌ها را مؤلف کتاب چنین نگاشته است:

۱. «عرفان و فقاہت» این نگاه از دوران قاجار شکل گرفت. صاحبان این نظر توانستند با تسخیر بخشی از میراث تاریخی عرفان از آن حتی در قالب دین‌سازی استفاده کرده و با جریان محوری فرهنگ شیعی مقابله نمایند. در این نظر، اندیشه عرفانی در برابر اندیشه سیاسی فقهی قرار

گرفته است.

۲. «عرفان و اندیشه» به دیدگاهی می‌پردازد که عرفان و دیانت را عامل اصلی زوال اندیشه سیاسی در جامعه اسلامی و ایرانی می‌داند. این نظر در بستر عمل و اندیشه کسانی قرار می‌گیرد که دنیای مدرن را سرنوشت محتوم تاریخ بشر و نقطه پایانی فرهنگ و تمدن انسانی می‌پندارند.
۳. نظریه «متهم به سازش‌کاری» رویکردی بدبینانه و مشکوک، نسبت به راه‌آوردهای سیاسی مدرنیته دارد. این نظر با همین مبنا در قبال اندیشه عرفانی موضع گرفته و آن را متهم به سازش‌کاری می‌کند.
۴. «عرفان انقلابی» با رویکردی رادیکال و چپ می‌کوشد، تا اندیشه عرفانی را بازسازی کند، صاحبان این نظر، نظیر صاحبان نظر نخست قصد تسخیر و تصرف ذخیره عرفانی فرهنگ اجتماعی خود را دارند. با این تفاوت که اولاً: نظریه اول از جریان اجتماعی قوی‌تر بهره می‌برده و کار گسترده‌تری را عرضه می‌کند، و ثانیاً: در نظر اول مصادره ذخایر عرفانی، برای مقابله سیاسی با غرب نیست بلکه برای سازش و همراهی است.
۵. «قرانت لیبرالیستی»: نظری را ارائه می‌دهد که همان صورت بازسازی‌شده نظر نخست در مقطعی دیگر از تاریخ معاصر ایران است. در این نظر، کوشش می‌شود تا قرانتی پلورالیستی و لیبرالیستی از اندیشه‌های عرفانی عرضه شود.
۶. «تجربه و ترجمه» تفاوت این نظر با دو نظریه پیشین در ساختار

استدلال و نحوه تحلیل آن است، در این نظر از برداشت‌های متکلمان مسیحی و اندیشمندان غربی در باره عرفان، تجربه دینی و ترجمه بشری آن استفاده شده است.

۷. در دیدگاه «انقلاب عرفانی» نسبت عرفان و سیاست با توجه به مبانی و اصول عرفانی دنیای اسلام، شناسایی می‌شود.

این هفت نظریه رصد شده مربوط به تاریخ صد سال اخیر ایران است. — کتاب حکمت، معرفت و سیاست در ایران پژوهشی در اندیشه سیاسی عرفانی در ایران، از مکتب اصفهان تا حکمای الهی معاصر پرداخته‌اند در شش فصل به سامان رسیده است، فصل اول به روش‌شناسی، فصل دوم روح اندیشگی ایران عصر صفوی، فصل سوم به اندیشه سیاسی عرفانی در ایران، از مکتب اصفهان تا پایان صفویان پرداخته است. فصل چهارم ردیابی از اندیشه سیاسی علما عصر سکوت و زمزمه فصل هشتم اندیشه سیاسی عرفانی از عصر قاجار تا حکمای الهی معاصر. فصل نهم استقرار اندیشه سیاسی حکمای الهی.

— ده‌ها اثر در باره اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) توسط محققان مختلف به چاپ رسیده است یکی از آنها اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) سیاست به مثابه صراط است که کم و بیش به مباحث عرفانی پرداخته است.

— فلسفه عرفان سیاسی تحقیقی است که تلاش می‌کند که بین عرفان و سیاست همسویی ایجاد کند و نظریه‌های رقیبی را که بین عرفان و سیاست ناسازگاری می‌بینند بررسی کرده و ضمن نقد آنها به نظریه همسویی و

سازگاری بین عرفان و سیاست می‌رسد.

— **وجه سیاسی در اسمای حسنی** پژوهش دیگری از *بهرام دلیر* است که مفاهیم سیاسی و اصطلاحات سیاسی را در اسمای حسنای الهی جستجو می‌کند و بر این امر تأکید می‌ورزد که در مدیریت سیاسی احسن، شایسته است که دولتمردان خود را به اسمای حسنای الهی آراسته کنند.

— **تحقیقاتی ارزشمندی** با موضوع سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه به اهتمام *نکتر شریف لکزایی* به انجام رسید که در نوع خود کم‌سابقه است. در این کار ده اثر مرکب از مجموعه مقالات و مصاحبه‌ها به نشر رسید. هرچند در این نوشتار سیاست را در حکمت متعالیه جستجو کرده‌اند، اما کارشناسان اذعان دارند که حکمت متعالیه *ملاصدرا* سخت متأثر از عرفان محی‌الدین عربی بوده است.

-مجموعه ده جلدی **کنگره سیاست متعالیه** از منظر حکمت متعالیه که ریاست عالی آن با آیت‌الله علامه *جوادی آملی* بوده است. جلد اول مجموعه مقالات، شامل مباحث مقدماتی است، جلد دوم مجموعه مقالات، حاوی مباحث نظری، تاریخی و کاربردی است، جلد سوم آن، انسان، امامت و سیاست و جلد چهارم به اخلاق و سیاست اختصاص یافته است. دو جلد دیگر نشست‌ها و گفتگوها است و جلد سوم به سخنرانی‌ها و نشست‌های همایش اختصاص یافته است و تک جلدی‌های نیز در راستای اهداف همایش به نشر رسیده است. امروز برای کسانی که خواهان تحقیق در موضوع سیاست متعالیه هستند تمام منابع همایش از منابع این موضوع بشمار

می‌روند.

انقلاب اسلامی در احیای ادبیات عرفانی و تصحیح متون خطی عرفان نقش مؤثری داشته است. قیل از انقلاب، تهیه منابع عرفانی با تحقیقات و تصحیحات مناسب تقریباً ناممکن بود. در خاطرات بزرگان این فن آمده است که برای تحصیل، کتاب درسی را استنساخ می‌کردند و درس می‌خواندند. اما امروز به برکت انقلاب اسلامی، تحقیقات مختلف در هر یک از منابع کلاسیک عرفان نظری به نشر رسیده است که خواندن و تحقیق کردن را برای مشتاقان دانش عرفان تسهیل کرده است.

به نظر نگارنده بعد از رحلت امام راحل ادبیات عرفانی سیر تکاملی خود را چنان‌که باید را طی نکرد و چه بسا دیگر شاخه‌های ادبیات، مانند ادبیات نظامی، بیش از ادبیات عرفانی رونق گرفته است.

روشن است که در رواج ادبیات عرفانی دفاع مقدس، شهدا تأثیر شگرفی داشتند. امروزه با سپری شدن آن حال و هوا، نیازمند تلاش بیشتر در تقویت ادبیات عرفانی هستیم.

دفاع مقدس و عرفان

دوران دفاع مقدس تجلی عرفان بود. رزمندگان و سرداران بی‌ادعا تشنه وصال حضرت حق بودند و از هجران، ناله‌ها و گریه‌ها داشتند. نیایش‌های نیمه‌شبشان گواه این مدعاست. آنان با هر شخصیت معنوی که ملاقات می‌کردند التماس دعا داشتند که خدای سبحان شهادت را برایشان مقدر کند.

سردارانی که به درجه رفیع شهادت رسیدند از خود دل‌نوشته‌ها و مناجات‌نامه‌هایی را به یادگار گذاشته‌اند. بی‌تردید یکی از این سرداران بزرگ، شهید چمران است. او می‌نویسد: «خوش دارم که در نیمه‌های شب در سکوت مرموز آسمان و زمین به مناجات برخیزم. با ستارگان نجوا کنم و قلب خود را به اسرار ناگفتنی آسمان بگشایم. آرام‌آرام به عمق کهکشان‌ها صعود نمایم، محو عالم بی‌نهایت شوم. از مرزهای عالم وجود درگذرم و در وادی ثنا غوطه‌ور شوم و جز خدا چیزی را احساس نکنم.» (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹) اکثر رزمندگان دوران دفاع مقدس با مناجات سحری آشنا بودند و برای خود مناجات‌ها داشتند. نگارنده مقاله از نزدیک شاهد این حالات عارفانه خیلی از رزمندگان بود. در اینجا باید بگویم در موضوع دفاع مقدس و عرفان به تحقیقات گسترده‌ای نیاز است که حالات عرفانی سرداران شهید و رزمندگان دل‌داده ولایت را برای ما حکایت کند. دعا‌های میدان‌های نبرد رزمندگان با سایرین متفاوت بود. دعای کمیل، دعای توسل، دعای ندبه و زیارت عاشورای رزمندگان منحصر به خودشان و حال و هوای آنها بود. در ادبیات گفتاری و نوشتاری امام راحل ادبیات عرفانی موج می‌زند فقط به عنوان یک نمونه نامه‌ای را که مخاطب آن، خانواده شهدا، اسیران، جانبازان و ملت ایران است:

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوندا، همه چیز تویی؛ و غیر از تو همه هیچ. خداوندا، تو عزیز؛ و



غیر از تو همه ذلیل. خداوندا، تو غنی‌ای؛ و غیر از تو همه فقیر. هفته جنگ امسال حال و هوای دیگری دارد. پس از سال‌ها دفاع مقدس، یاری دین خدا صورت دیگری به خود گرفته است.

آمادگی جنگی ضرورت بیشتری یافته است. و دشمنان خدا و خلق خدا آنی غافل نیستند و در کمین نشسته‌اند تا آنچه را خدایی است نابود کنند. خانواده‌های شهدا تا همیشه تاریخ این مشعل‌داران راه اولیا، افتخار روشنایی طرق الی الله را به عهده گرفته‌اند. مجروحین و معلولین، خود چراغ هدایتی شده‌اند که در گوشه‌گوشه این مرز و بوم به دین باوران، راه رسیدن به سعادت آخرت را نشان می‌دهند: راه رسیدن به خدای کعبه را. اسرا در چنگال دژخیمان، خود سرود آزادی‌اند و احرار جهان آنان را زمزمه می‌کنند. مفقودین عزیز محور دریای بیکران خداوندی‌اند و فقرای ذاتی دنیای دون در حسرت مقام والایشان در حیرت‌اند. از شهدا که نمی‌شود چیزی گفت. شهدا شمع محفل دوستان‌اند. شهدا در قهقهه مستانه‌شان و در شادی وصولشان «عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ» اند؛ و از «نفوس مطمئنه‌ای» هستند که مورد خطاب «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» پروردگارند. اینجا صحبت عشق است و عشق؛ و قلم در ترسیمش بر خود می‌شکافد.

آغاز تا انجام نامه، سرشار از عرفان است. امام با این ادبیات بر دل‌ها نشست و با مشروعیت استوار و مقبولیت همگانی که داشت جامعه را رهبری کرد.

عرفان در وصیت‌نامه الهی و سیاسی امام خمینی (ره)

وصیت‌نامه امام راحل را بایستی با رویکرد عرفانی مجدداً مورد مطالعه جدی قرار داد. وی در این وصیت‌نامه، ولایت ائمه □ را با رویکرد عرفانی تبیین نموده‌اند و بجای‌جای وصیت‌نامه سرشار از ادبیات عرفانی است. به نظر می‌رسد می‌طلبند که لازم است با رویکرد عرفانی شرح و تبیین شود.

«وصیت‌نامه حضرت امام (س) عصاره همه وصایایی است که در طول حیات پربرکت خویش برای امت بیان فرموده‌اند. این وصیت‌نامه، دستورالعمل تداوم انقلاب اسلامی و حفظ عزیزترین یادگار او «نظام جمهوری اسلامی بر محور ولایت» است. رساله‌ای است برای زندگی در ایام انتظار. می‌آموزد که چگونه باید فقط برای خدا زیست، در راه رضای او مجاهده کرد و در راه او جان سپرد. آن‌گونه که حضرتش فقط برای خدا زیست، در راه رضای او مجاهده کرد و به شوق لقای او خرقة حیات دنیا از تن به در کرد و در میدان عمل حقیقت امر الهی را به‌درستی آموخت، که: «قُلْ أَنْ صَلَاتِي وَنَسْكَي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

وصیت‌نامه امام خمینی چشمه حکمتی است که از دل مصفا و الهی آن حضرت جوشیده و بر قلم مبارکش جاری گردیده تا حجتی دیگر بر تبیین سیره عملی آن بزرگوار باشد و راه را پیشاپیش، بر همه شبهات و تردیدها و القانات خناسان مسدود کند» (امام خمینی، [بی‌تا]، ص ۲).

در عرفان، ولایت یکی از مباحث مهم بشمار می‌آید و ولایت عرفانی با ولایت فقهی و سیاسی تفاوت دارد و شایسته است که ولایت اصیل و رفیع در عرفان جستجو شود. امام راحل در آغاز وصیت‌نامه بعد از آغاز بعد از

اسم حضرت حق، به حدیث ثقلین می‌پردازد:

قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -: اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللهِ وَ عِزَّتِي اَهْلَ بَيْتِي؛ فَاِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» و بعد، این‌جانب مناسب می‌دانم که شمه‌ای کوتاه و قاصر در باب «ثقلین» تذکر دهم؛ نه از حیث مقامات غیبی و معنوی و عرفانی، که قلم مثل منی عاجز است از جسارت در مرتبه‌ای که عرفان آن بر تمام دایره وجود، از ملک تا ملکوت اعلی و از آنجا تا لاهوت و آنچه در فهم من و تو ناپید، سنگین و تحمل آن فوق طاقت، اگر نگویم ممتنع است؛ و نه از آنچه بر بشریت گذشته است، از مهجور بودن از حقایق مقام والای «ثقل اکبر» و «ثقل کبیر» که از هر چیز اکبر است جز ثقل اکبر که اکبر مطلق است؛ و نه از آنچه گذشته است بر این دو ثقل از دشمنان خدا و طاغوتیان بازیگر که شمارش آن برای مثل منی میسر نیست با قصور اطلاع و وقت محدود؛ بلکه مناسب دیدم اشاره‌ای گذرا و بسیار کوتاه از آنچه بر این دو ثقل گذشته است بنمایم (همان).

امام در دوران مبارزه و پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی و دوران دفاع مقدس، عارف بود... «عاشُّ عارفاً و ماتَ عارفاً» در اوج بیماری و بستری در بیمارستان، نیایش‌های عارفانه سحری خودشان را داشتند. شاهدان، از حالات معنوی و عرفانی او خاطراتی را روایت می‌کنند از جمله اینکه نوه‌اش را بسیار دوست می‌داشت، در پاسخ به درخواست دیدنش، توصیه می‌کنند که پیشش نبرند، مبادا ذهنش به او مشغول شود. به دنبال ترک ماسوی الله بودند... اسم مستأثر در خطبه وصیت‌نامه، از اهمیت عرفانی برخوردار است. آیت الله محمدی گیلانی - از صاحب‌نظران

حکمت و عرفان- پیرامون آن، تحت عنوان اسم مستأثر در وصیت امام کتاب نوشته است. او اسم مستأثر را بیت الغزل خطبه وصیت‌نامه می‌داند: «گویی که بنای انشاء این طلایه بر اسم «مستأثر» بوده است و به همین لحاظ گفتیم «بیت الغزل». این خطبه همین اسم مبارک است که امام بزرگوار در این مقطع از زمان، مقطعی که عرفان الهی در نهایت درجه رکود است آن را در آغاز وصیت‌نامه خویش مطرح فرموده‌اند و از زاویه فراموشی به عرصه اندیشه درآورده است که طبعاً جویندگان معرفت را به تصفح و تفحص از این اسم مبارک در منابع اسلامی برمی‌انگیزد». در اینجا تبرکا و برای معرفت‌افزایی نسبت به اسم مستأثر، روایاتی که مرحوم کلینی در بیان اسم مستأثر آورده‌اند و شارح نیز نقل کرده‌اند می‌آوریم:

انَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا وَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَ أَصْفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمُ بِهِ فَحَسَفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بَلْقَيْسَ حَتَّى تَنَاطَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ اسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا، وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَأْتَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ: اسم اعظم خدای تعالی بر هفتادوسه حرف استوار است و نزد آصف از این حروف فقط یک حرف بوده که بدان تکلم کرد پس زمین ما بین او و تخت بلقیس را فرورد تا آنکه تخت را به دست خویش برگرفت، سپس زمین سریع‌تر از یک چشم به هم زدن به حال خود برگشت. و در نزد ما «اهل بیت» از حروف اسم اعظم هفتاد و دو حرف است و یک حرف در نزد خدای تعالی است که مستأثر «متفرد» به آن در علم غیب نزد خویش است، و لا حول

و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

از امام هادی ۱۱ روایت شده است که فرمودند: «اسمُ الله الاعظمُ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا كَانَ عِنْدَ أَصْفَ حَرْفٍ وَاجِدٌ فَتَكَلَّمُ بِهِ فَاَنْحَرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَبَا فَتَنَاولَ عَرْشَ بَلْقِيسَ حَتَّى صَايَرَهُ اِلَى سُلَيْمَانَ ثُمَّ اَنْبَسَطَتْ الْأَرْضُ فِي اَقَلِّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ عِنْدَنَا مِنْهُ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ مَسْتَأْتَرٌ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ» اسم اعظم خداوند متعال هفتادوسه حرف است. نزد آصف یک حرف بوده که بدان تکلم نمود، پس زمین مابین او و شهر سبا شکافته شد تا آنکه تخت بلقیس را به خدمت سلیمان منتقل کرد، سپس در کمتر از چشم به هم زدن، زمین به حالت خود برگشته و گسترده شد و در نزد ما اهل بیت از اسم اعظم هفتادودو حرف است و یک حرف نزد خداوند متعال مستأثر متفرد به آن در علم غیب است. (کلینی، ۱۳۶۴، ص ۲۳۰).

۳- در زیارت آل یاسین کبیره که از ناحیه مقدسه برای جناب/بی جعفر محمد بن عبدالله الحمیری قمی ثقه برون آمده مشتمل به این عبارت است: «اللَّهُمَّ اِنِّي اسئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَهُ مِنْ ذَاتِكَ وَاسْتَقَرَّ فِيكَ فَلَا يَخْرُجُ مِنْكَ اِلَى شَيْءٍ اَبَدًا».

۴- حافظ بیهقی در کتاب الاسماء و الصفات از عبدالله بن مسعود نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ اَصَابَهُ هَمٌّ اَوْ حُزْنٌ فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ اِنِّي عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ اَمَتِكَ فِيَّ قَبْضَتِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ عَدْلٌ فِيَّ قَضَائِكَ، مَا ضِ فِيَّ حُكْمِكَ، اسأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ اَوْ اَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ

او عَمَّتُهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْثَرَتْ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، ان تَجْعَلِ
 الْقُرْآنَ رَبِيعَ قَلْبِي وَ نُورَ صَدْرِي وَ ذَهَابَ هَمِّي وَ جَلَاءَ حُزْنِي، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 (ص): مَا قَالَهُنَّ مَهْمُومٌ قَطُّ إِلَّا أَذْهَبَ اللَّهُ هَمَّهُ وَ أَبْدَلَهُ بِهِمَّةً فَرَحًا قَالُوا يَا
 رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا نَتَعَلَّمُهُنَّ؟ قَالَ: بَلْ فَتَعَلَّمُوهُنَّ وَ عِلْمُوهُنَّ: أَكْرَبُ كَسَى غَمٍ وَ
 حُزْنِي رَسِيدَةٌ بَكُوَيْدٍ: خَدَاوِنْدَا مِنْ بِنْدَه تُو وَ فِرْزَنْد بِنْدَه تُو وَ فِرْزَنْد كَنْيَزِتِ دَر
 قَبِضَه قَدْرَتِتِ هَسْتَم، دَر نَهَائِتِ نَاتَوَانِي دَر دَسْتِ تَوَانَمَنْدِ تَوَام، قَضَايِ تُو
 دَر بَارَه مِنْ عَدَلِ اسْتِ، وَ حَكْمِ تُو نَافِذِ اسْتِ از تُو مَسْتَأْتِ مِي كَنْمِ بَهْرِ اسْمِي
 كِه آن بَرَايِ تَسْتِ وَ خُودِ رَا بَدَانِ نَامِيْدَه آيِ يَا دَر كِتَابِتِ نَازِلِ فَرْمُودَه آيِ يَا بَه
 كَسِي از خَلْقِتِ آموخْتَه آيِ يَا دَر عِلْمِ غَيْبِ نَزْدِ خُوَيْشِ بَدَانِ مَسْتَأْتِرِ كَرْدِيْدَه آيِ،
 قُرْآنِ رَا بَهَارِ قَلْبِمِ وَ نُورِ صَدْرِمِ وَ زَوَالِ هَمِّمِ وَ جَلَاءِ حُزْنِمِ كَرْدَانِ، پَسِ آن
 بَزَرْگُوَارِ فَرْمُودَنْد: هَيْچِ مَهْمُومِي اَيْنِ كَلِمَاتِ رَا نَكَلْتِ مَكْرَ آنَكِه خَدَاوَنْد
 مَتَعَالِ هَمَّ او رَا زُدُودِ وَ عَوْضِ اَنْدُوه بَه وِي شَادِمَانِي اَرْزَانِي دَاشْتِ عَرَضِ
 كَرْدَنْد: يَا رَسُولِ اللَّهِ آيَا آن رَا يَادِ كَرَفْتَه وَ حَفْظِ كَنْيَمِ؟ فَرْمُودَنْد: بَلِي يَادِ بَكُوَيْدِ
 وَ يَادِ بَدَهِيْدِ (الاسماء و الصّفات، [بی تا]، ص ۶ و ۷).

ارتباط مباحث اسم مستأثر به عرفان سیاسی به این است که یکی از
 مباحث عرفان بعد از توحید، اسمای حسناى الهی است و اگر نام عرفان
 سیاسی را سیاست اسمایی بگذاریم به طور قطع و یقین بجا نام گذاری
 کرده ایم و وصیت نامه امام سیاسی و الهی است و حتی با همین نام هم منتشر
 شده است و ما این بحث را در وجوه سیاسی اسمای حسنا تبیین کرده ایم.

۱. رفرنس های روایات از کتاب اسم مستأثر است.

(دلیر، ۱۳۹۷، ۱۸۹)

چشم‌انداز

بعد از رحلت امام راحل در فضای فرهنگی کشور ادامه حضور و رونق ادبیات عرفانی خاص امام را چندان شاهد نیستیم و رفته‌رفته آن ادبیات، تحت‌الشعاع ادبیات دیگران قرار می‌گیرد و به نظر نگارنده شاخه‌های دیگر ادبیات فربه می‌شوند و واژه‌هایی مانند افسران جنگ نرم، سردار سازندگی، آتش به اختیار (به معنای منفی)، رزمایش قطع اینترنت، شبیخون و تهاجم فرهنگی و... علاوه بر این سخنرانانی عرفان‌نخوانده و بی‌اطلاع، جاهلانه بر آن خرده می‌گیرند و گاهی خرافاتی را تحویل مستمعان می‌دهند که آسیب به شمار می‌رود. به هر حال به نظر می‌آید در جنگ نرم هم همچنان لازم است که ادبیات عرفانی به کار گرفته شود. اگر ادبیات عرفانی در دوران مبارزه و دفاع مقدس و جنگ سخت، کارایی داشته است؛ در جنگ نرم کارایی آن ادبیات به‌مراتب بیشتر خواهد بود. با بکار بستن ادبیات فاخر عرفانی مثبت، دیگر میدانی برای جولان عرفان‌های کاذب نخواهد ماند و با عرضه عرفان صادق، از شمار متقاضیان عرفان کاذب کاسته خواهد شد و عرفان‌واره‌ها با کمبود متقاضی روبرو خواهند شد.

فرهنگ تمدنی و تدینی ما با رویکرد عرفانی به یک نقطه می‌رسند؛ چرا که در فرهنگ تمدنی ما شعرا، حکما، عرفا، موسیقی‌دانان و... هم اهل عرفان و هم دارای فرهنگ عرفانی هستند و در فرهنگ تدینی، عرفان

و حیانی و عرفان مبتنی بر کتاب و سنت را کارشناسان عرفان به رسمیت می‌شناسند.

راه برون‌رفت از بحران‌ها در زمانه ما بازگشت به ادبیات عرفانی و به‌خصوص بازگشت به اسم مستأثر است.

نتیجه

عرفان در قبل از انقلاب به نوعی در عزلت بود و حاشیه بود. مشارکت سیاسی و اجتماعی به اهل عرفان داده نمی‌شد. انقلاب اسلامی دانش عرفان را از گوشه انزوا نجات داد و به متن جامعه آورد. قبل از انقلاب ما شاهد کمترین تحقیق در عرفان سیاسی و عرفان اجتماعی بودیم، ولی بعد از انقلاب، شماری از تحقیقات در عرفان سیاسی و عرفان اجتماعی به چاپ می‌رسد. در رساله‌های علمی دانشگاهی و حوزوی، از موضوعات تحقیقاتی پایان‌نامه‌ها قرار می‌گیرد. رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، خود صاحب تدریس کرسی عرفان در حوزه‌های علمیه بوده است و در پژوهش‌های وی یکی از موضوعات مهم، عرفان است. کتاب‌های حاشیه بر شرح فصوص، مصباح الانس، مصباح الهدایه، آداب الصلاة، سرالصلاة، جنود عقل و جهل، چهل حدیث و تفسیر سوره حمد، سرشار از ادبیات عرفانی است. در انقلاب اسلامی بود عرفان، سیاست و سایر علوم همسو و سازگار شدند.

حضور عرفان در زندان‌های ستمشاهی دوران مبارزه و در پیروزی

انقلاب بسیار اثربخش بود. در دفاع مقدس آن حالات روحی و عرفانی رزمندگان عامل برتری و ظفرمندی جبهه ایران بر جبهه صدام، تلقی می‌شد. در تمام دوره‌ها، شاهد تأثیر مدیریت عرفانی امام راحل بوده‌ایم. او با همان مدیریت معنوی، تمام بحران‌های به وجود آمده را مهار و تهدیدها را تبدیل به فرصت می‌کرد. در شهادت دکتر بهشتی و یارانش، شهادت رجایی و باهنر، و رخدادهای گوناگون دیگر، امام راحل با اتکای توصیف‌ناشدنی به خدا و امدادهای غیبی، بحران‌ها را مهار می‌کرد و آرامش را برای جامعه به ارمغان می‌آورد. نامه امام به گورباچف نیز قبل از اینکه تحلیلی یا پیش‌بینی سیاسی باشد، یک رساله عرفانی بود. محتوای نامه امام به گورباچف، شاهد این ادعاست. وصیت‌نامه امام هم با رویکرد عرفانی نوشته شده است. امام در آخرین لحظات عمر پربرکتش، حالات عرفانی خود را حفظ کردند و نگذاشتند به آن، آسیبی برسد. امروز هم راه حل برون‌رفت از بحران‌ها، بازگشت به ادبیات عرفانی و اسم مستأثر است.

منابع

۱. ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم؛ الاسماء والصفات؛ دارالکتب العلمیة، ۲۰۱۰م.
۲. ابن عربی، محی‌الدین؛ التدبیرات الالهیة فی اصلاح المملکة الانسانیة؛ دارالکتب العلمیة، [بی‌تا].
۳. اسفندیار، رجبعلی؛ وجوه سیاسی فلسفه شیخ شهاب‌الدین سهروردی؛ چ ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
۴. امام خمینی (ره)؛ وصیت‌نامه سیاسی-الهی امام خمینی؛ وزارت ارشاد، تهران: [بی‌تا].
۵. امام خمینی؛ مصباح‌الهدایه؛ چ ۶، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶.
۶. امینی‌نژاد، علی؛ آشنایی با مجموعه عرفان اسلامی؛ چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۷.
۷. باقری فرد، سعیده؛ «نسبت سنجی عرفان و سیاست»، فصلنامه تخصصی مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم؛ س ۸، ش ۳۲، پاییز ۱۳۸۴.
۸. برزگر ابراهیم؛ اندیشه سیاسی امام خمینی؛ سیاست به مثابه صراط؛ چ ۱، تهران: سازمان و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)،

۱۳۹۰.

۹. پارسانیا، حمید؛ عرفان و سیاست؛ چاپ اول، تهران: نشر مرکز آموزش و پژوهش سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۰. خمینی، سید روح‌الله؛ صحیفه امام؛ چ ۵، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹.
۱۱. درویش، محمدرضا؛ عرفان و دموکراسی؛ تهران: نشر قصیده، ۱۳۷۸.
۱۲. دلیر بهرام؛ وجوه سیاسی اسمای حسنی؛ چ ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۷.
۱۳. —؛ الگوی نظام سیاسی در حکمت متعالیه؛ چ ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶.
۱۴. دلیر، بهرام؛ فلسفه عرفان سیاسی؛ چ ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۳.
۱۵. شریف لکزایی؛ سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه (مجموعه مقالات)؛ چ ۱، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸.
۱۶. طباطبایی، سیدجواد؛ زوال اندیشه سیاسی در ایران؛ تهران: نشر کویر، [بی‌تا].
۱۷. فاضلی، قادر؛ عرفان سیاسی یا سیاست عرفانی؛ چ ۱، قم: نشر فضیلت علم، ۱۳۸۷.
۱۸. فدایی مهربانی مهدی؛ حکمت، معرفت و سیاست در ایران: اندیشه

- سیاسی عرفانی در ایران از مکتب اصفهان تا حکمای الهی
معاصر؛ چ ۱، تهران: انتشارات نی، ۱۳۹۳.
۱۹. فدایی، مهدی مهربانی؛ پیدایی اندیشه سیاسی عرفانی در ایران (از
عزیز نسفی تا صدرالدین شیرازی)؛ چ ۱، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸.
۲۰. فراتی، عبدالوهاب؛ اندیشه سیاسی سیدجعفر کشفی؛ چ ۱، قم: مرکز
انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸.
۲۱. قیصری، شرف‌الدین محمود؛ رسائل قیصری؛ با حواشی محمدرضا
قمش‌های، با تعلیق و تصحیح و مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی؛ چ ۲،
تهران: انتشارات مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: اسلامیه، [بی‌تا].
۲۳. کیاشمشگی ابوالفضل؛ ولایت در عرفان با تکیه بر آراء امام خمینی؛
چ ۱، قم: دارالصادقین، ۱۳۷۸.
۲۴. گوهرین، صادق؛ شرح اصطلاحات تصوف؛ چ ۱، تهران: انتشارات
زوار، ۱۳۸۲.
۲۵. لک زایی، نجف؛ اندیشه سیاسی صدر المتألهین؛ چ ۱، قم: بوستان
کتاب، ۱۳۸۱.
۲۶. _____؛ سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه، نشست‌ها و گفتگوها؛
چ ۱، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.
۲۷. مجلسی، محمدتقی؛ هفده رساله عرفانی- برد الیقین، رساله تشویق
السالکین؛ قم: انتشارات آیت اشراق، [بی‌تا].

۲۸. محمدی گیلانی؛ اسم مستأثر در وصیت امام و زعیم اکبر؛ چ ۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۲.
۲۹. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات؛ یاران امام به روایت اسناد ساواک، شهید سرافراز دکتر چمران؛ چ ۱، تهران: نشر وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.
۳۰. منوچهری، عباس؛ هرمنوتیک رهایی و عرفان مدنی؛ ترجمه حسین خندق آبادی؛ چ ۱، تهران: نشر مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳.
۳۱. مهاجرنیا، محسن؛ در کتاب اندیشه سیاسی فارابی؛ چ ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۳۲. یوسفی راد، مرتضی؛ اندیشه سیاسی خواجه نصیرالدین طوسی؛ قم: پژوهشکده علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.
۳۳. —؛ اندیشه سیاسی علامه محمدتقی جعفری؛ قم: پژوهشکده علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.